

پادشاه ابعاد

قسمت: ۰۰

ارائه‌ای از گروه ناولیست.

کانال تلگرامی ما:

NovelEast@



NOVELLEAST
ORDER OF REBEL RAVENS

میدان مجازات (۲)

اینجا منطقه‌ی بی‌قانونی بود که قوانین در آن وجود نداشت!

سانگ‌جین تکانی خورد و یک قدم عقب رفت.

«واای، صبر کن ببینم! بیا صحبت کنیم...»

چه مزخرفاتی! چیزی بیش از یک مشت خوب لازم داشت؟

کانگ‌جون بازوی سانگ‌جین را گرفت و یکی از انگشتانش را عقب کشید.

خخخرج!

انگشت سانگ‌جین شکست.

«آآآخ!»

تکنیک خشنی که هرگز در نبرد واقعی به کار نمی‌رفت. کانگ‌جون تا به حال از چنین تکنیک وحشتناکی استفاده نکرده بود.

کانگ‌جون به همین کارش برای باقی انگشتان سانگ‌جین ادامه داد.

قرررچ! ترق!

«کااااع!! آآآخ! ک کمک کنید...!»

او می‌توانست صدای شیون زدن‌های سانگ‌جین را بشنود، اما این کانگ‌جون را توقف نکرد.

او با عصبانیت شروع به مشت زدن به صورت سانگ‌جین کرد.

پوع، ووع، پوع!

مدتی بود که ورزش نکرده بود، اما قدرتش برای خرد کردن صورت
سانگ جین کافی بود.

خیلی خشن بود؟ معلومه که واقعاً واقعاً خشن بود. اما خب که چی؟ این
واقعاً اتفاق نمی افتاد. فقط قصد داشت تا با این کارش باعث ترس او شود.
مجبور بود که وحشت را وارد گوشت و خون سانگ جین کند. اگر به اندازه
می ترسید، دیگه هیچ وقت او را به دردسر نمی انداخت.

به هر حال، همین کافیه.

او فکر می کرد که نابود کردن روح و جسم سانگ جین، مجازات به اندازه ای
بود. اما اطلاعاتی که در محدوده ی دید او ظاهر شد با آنچه انتظار می رفت
متفاوت بود.

[هدف مجازات کافی را دریافت نکرده است.]

[زمان باقیمانده ۱۰ ثانیه است.]

هاه؟

سانگ جین در شرایط مرگ و زندگی قرار داشت. با این حال مجازات کافی
نبود؟

بیش تر می خواد؟ نگو که ازم می خواد بکشمش؟

مهم نیست چه قدر بد بوده ولی کشتنش؟ اما او نمی توانست تردید کند. اگر
او سانگ جین را تنبیه نمی کرد، بعد از آن، خود کانگ جون نفرین می شد.
کانگ جون دندان هایش را به هم فشرد و به سانگ جین خیره شد.

بدن سانگ‌جین از درد می‌لرزید. او می‌توانست در همان حالش مقصود و هدف را در چشمان کانگ‌جون ببیند.

«اه! یه یکی کمکم کنه...»

اما کانگ‌جون با تمام قدرتش به سر سانگ‌جین ضربه زد.

قرچ!

تابه این لحظه، او خیلی بی‌پروا ضربه می‌زد. اما این بار قدرت داشت. مشتش مثل صاعقه به زمین برخورد کرد و این پایان کار بود. بدن سانگ‌جین بر روی زمین افتاد.

فووو

کانگ‌جون نفس عمیقی کشید. کشتن مردم چیز وحشتناکی بود که او در واقعیت مرتکب نمی‌شد.

لعنتی! من واقعاً خوش‌حالم که این یه فضای خیالیه!

مجازات‌هایی که به کشتن هدف نیاز داشت! این واقعاً مجازات وحشتناکی بود.

[شما به اندازه‌ی کافی چو سانگ‌جین را تنبیه کرده‌اید]

[این زمین به زودی ناپدید خواهد شد.]

فضای اطراف شروع به تغییر شکل داد.

[شما در نبرد پیروز شدید.]

اگر می‌خواهید تجربه کسب کنید و قوی‌تر شوید، در رویاهای تهی را باز کنید.]

در رویاهای تهی؟ تجربه؟ قوی‌تر بشم؟

پیامی که در مقابل کانگ‌جون بود، دوباره ناپدید شد. کانگ‌جون معنای این پیغام را فهمید.

پس این یعنی من می‌تونم سطح خودم رو بالا ببرم؟

این بدان معنا بود که کسب تجربه می‌تواند سطح او را بالا ببرد. این کار احمقانه بود اما کانگ‌جون قبلاً قبول کرده بود که جادوی سیاه درست مثل یک بازی است.

بالا بردن سطحم!

در این صورت، این موضوع بایستی اولویت او باشد. او می‌توانست مثل یک بازی سطحش را ارتقا دهد!

در این میان، میدان مجازات از بین رفت و محیط اصلی بازگشت. زندگی شبانه و رنگارنگ شهر. دو نفر کنار خیابان ایستاده بودند. آن‌ها کانگ‌جون و سانگ‌جین بودند.

سانگ‌جین، رنگ‌پریده و وحشت زده به او خیره شده بود.

«ا-ا از جونم بگذر هیونگ-نیم!»

اما کانگ‌جون با سردی به سانگ‌جین خیره شد بعد از تنبیه، یک پایان کامل لازم بود. او دستش را دراز کرد و بر شانه‌ی سانگ گذاشت و گفت:

- با اون دهن دیگه منو اذیت نکن. اگه بازم اون چرندیاتت رو بیرون بریزی، واقعاً می‌میری.

- بله، بله.

سانگ‌جین با حالتی عصبی و نگران تعظیم کرد. درحالی که اشک می‌ریخت و آب از بینی‌اش آویزان بود! به نظر می‌رسید که دیوانه شده.

این میدون مجازات اصلاً بی‌فایده نیست.

او می‌توانست در آینده با استفاده از میدان مجازات حساب چنین افرادی را برسد. حتی اگر وحشتناک بود، کانگ‌جون می‌توانست کارهای وحشتناکی در فضای مجازی انجام دهد که در واقعیت تأثیرگذار نبودند، اما باعث ترس و وحشت طرف مقابل می‌شود. این نوع افراد در معرض مجازات قرار می‌گیرند.

به هر حال، در حال حاضر مهم‌ترین چیز، باز کردن درب رویاهای تهی بود! و برای این کار به دست آوردن ۱۰۰ واحد انرژی جادویی سیاه لازم بود.

انرژی جادویی سیاه فعلی او ۹ از ۱۰۰ بود. او باید ۹۱ امتیاز کسب می‌کرد. باین حال، نمی‌شد جادوی سیاه را از هرکسی دریافت کرد. کانگ‌جون علاقه‌ای به جذب اون انرژی از افراد بی‌گناه نداشت.

آدم‌های بد زیادی وجود دارن که می‌تونم انرژی جادویی سیاهم رو از اون‌ها جمع کنم.

کانگ‌جون قسم خورد که چگونه از جادوی سیاهش استفاده کند و تا جای ممکن، فقط و فقط انرژی افراد بد را جذب کند! البته، معیارهای اقدامات بد ممکن است ناعادلانه باشد چون براساس قضاوت شخصی کانگ‌جون بود.

من باید قبل از استفاده از جادوی سیاه سه بار فکر کنم.

در زمان قدم زدن مشغول فکر کردن بود.

- آآآ! چرا این کارا رو می کنی؟

- هی هی هی! چی شده؟

- خوشگل خانوم، فقط باید بیای باهامون یه کم مست کنی!

چند مرد که در دهی دوم زندگی شان بودند، صحنه ی زننده ای با آزار دادن زن ها درست کرده بودند.

- ببخشید، من سرم شلوغه!

- ای بابا، چرا سرت شلوغه؟

زن، هیچ علاقه ای به بودن با آن افراد مست و بی پروا نداشت.

در واقع، این یک صحنه عادی در خیابان های شب شهر بود. در گذشته کانگ جون آن ها را نادیده می گرفت. اگر او این موضوع را به پلیس گزارش می داد، وضعیت جدی تر می شد و به همین دلیل همیشه صحنه را ترک می کرد. اگر می خواست کمک کند، بیهوده عذاب می کشید. اما حالا اوضاع فرق می کرد.

لنگان لنگان. کانگ جون به آرامی طرف مردان مست رفت. در همان زمان، آن افراد مست با اصرار، زن کوچک تری را آزار می دادند.

- بیا باهم دیگه بریم!

- ولم کنید!

در اثر الکل، فکر می‌کردند که همه‌ی دخترها به آن‌ها علاقه دارند، اما این فراتر از حقیقت بود. او گفت بود که سه‌بار درمورد کارش فکر می‌کند. به‌همین‌خاطر، آخرین فرصت را به آن افراد داد.

و در آخر نتیجه قطعی شد. کانگ‌جون با چشمان یک شکارچی که طعمه خود را پیدا کرده بود به آن‌ها نگاه کرد و گفت:

«بس کنید و برید خونه‌هاتون. اون زن بهتون گفت نه!»

بعد یکی از افرادی که کانگ‌جون رو نگاه می‌کردن با تعجب گفت:

- چی؟

- الان چی گفتی؟

- این دیگه چیه؟ بهتره مشروب خوری رو تموم کنی و بری خونه، این‌طوری قرار گرفتن جلوی هر زنی باعث می‌شه که شما واقعاً زشت به‌نظر برسین.

- چی؟ این حروم‌زاده دیوونه‌ست! نمی‌خوای گم بشی؟

- و این چه ربطی به شما داره؟ تو فقط یه حروم‌زاده‌ی لنگی.

- داری سعی می‌کنی با اون پای احمقانهت مداخله کنی؟ می‌خوای بمیری؟

آن‌ها همان‌طوری رفتار می‌کردند که انتظارش را داشت. آن‌ها اول با آزار جنسی شروع کردند.

این آشغال‌ها مجاز به مست کردن نیستن. من مجبور شون می‌کنم هرچی خوردنو بالا بیارن!

نور وهم‌انگیزی در چشمان کانگ‌جون درخشید. و مردی که کانگ‌جون به سمتش در حرکت بود، ناگهان برگشت و شروع به استفراغ کرد.

- اوع! چرا این قدر گیج شدم؟ بوااااااا!

- اوووووع!

- ایییییع! من دارم می‌میرم...!

مردان با چهره‌ای رنگ‌پریده و دهانی که به سوی زمین نشانه رفته بود، دیگر نمی‌توانستند خشن به نظر برسند.

[انرژی جادویی سیاه ۱۲ / ۱۰۰]

[انرژی جادویی سیاه ۱۵ / ۱۰۰]

کلماتی جلوی کانگ‌جون ظاهر شدند و تأیید کردند که جادوی سیاهش در حال پر شدن است.

[انرژی جادویی سیاه ۱۸ / ۱۰۰]

[پر کردن انرژی جادویی سیاه، درب رویاهای تهی باز خواهد کرد.]

این کلمات را تنها کانگ‌جون می‌دید. اگر افراد دیگر این کلمات را می‌دیدند که از ناکجاآباد بیرون می‌زند، وحشت‌زده می‌شدند.